



گزارش



برشی از خاطرات مرحوم آیت‌الله واعظ‌طیسی

پیام امام (ره) و تقویت مثلث مبارزاتی مشهد

مرحوم آیت‌الله عباس واعظ‌طیسی از اواسط دهه ۳۰ وارد فضای مبارزه علنی با رژیم پهلوی شد تا اینکه به دلیل افشاگری و مبارزه با رژیم پهلوی چندین بار تا زمان پیروزی انقلاب ممنوع‌المنبع و زندانی شد. در ادامه بخشی از خاطرات آن مرحوم که برگرفته از کتاب «مشهد از مقاومت تا پیروزی» است را می‌خوانید:

مبارزه علنی من و جمع دوستان تقریباً از سال ۱۳۳۵ آغاز شد. در آن موقع برادرمان جناب آقای خامنه‌ای در مشهد تشریف نداشتند و شهید هاشمی‌نژاد هم در قم بودند؛ بنابراین در آن زمان من تنها بودم و خیلی سخت می‌گذشت؛ به جهت آنکه حتی در حوزه افکار خاصی حاکم بود. دوران حاکمیت حاج میرزا احمد کفایی بود و ایشان وابستگی خاصی به رژیم داشت. بستگانش در دستگاه بودند و مدرسه نواب زیر سلطه آنها بود و روی ما فشار می‌آوردند.

با اینکه من در آن زمان هنوز ملبس به کسوت و لباس روحانیت نشده بودم، سخنرانی‌های بسیار پرشوری می‌کردم و همچنان به مبارزه ادامه می‌دادم؛ تا اینکه در سال ۱۳۳۹ هنگامی که در سرای محمدیه درباره عدل زمامداران صحبت می‌کردم، آرام‌شام، رئیس قسمت انتظامی، یکی دو بار من را احضار کرد، اما کمیسیون امنیتی که بازداشت یا تبعید را مصلحت نمی‌دید، من را آزاد می‌کرد؛ اما مرتب زیر فشار و سؤال بودم.

بالاخره شب نهم بود که سرای محمدیه تعطیل شد و منبرم را ممنوع کردند. حدود هفت الی ۱۰ ماه این ممنوعیت ادامه داشت؛ اما مردم آنقدر سروصدا کردند و فشار آوردند که دستگاه مجبور به آزاد کردن منبرم شد.

کلاً تا سال ۴۱ و قبل از رفتنم - در زمان اسدالله علم - مرتب شبه‌زندان و شبه‌تبعید بودم؛ اما بعد که رفتنم انجام شد، پس از چند سخنرانی داغ در مشهد دستگیر و پس از چند روز به زندانی در تهران منتقل شدم.

آیت‌الله واعظ‌طیسی که به همراه مقام معظم رهبری و شهید هاشمی‌نژاد اضلاع مثلث مبارزه در مشهد را تشکیل می‌دادند درباره این گروه سه نفره می‌گوید: «در مشهد، سه نفر بودیم که در حقیقت یک فرد را تشکیل می‌دادیم. در اوایل، نشست‌ها و جلسه‌های‌مان از هم جدا بود، اما بعداً تصمیم گرفتیم که یک مرکزیتی داشته باشیم و دوستان مشترک هم به آنجا مراجعه کنند.

ما برخورداری‌مان به نحوی بود که هر یک از برادران قبیل از آنکه برای حیثیت انسانی و اسلامی خود ارزش قائل شود، برای دیگری ارزش و احترام



در دل‌ها باقی نگذارده بود.

به محض آنکه همه همافران سرود «خمینی ای امام» را سر دادند، اشکی بود که از دیدگان مردم سرازیر می‌شد. طول خیابان ایران جمعیت موج می‌زد و تا ابتدای کوچه‌ای که مدرسه رفاه در آن قرار داشت مردم عاشق و دلسوخته با ذکر صلوات و دعا برای طول عمر امام و سلامتی پرسنل نیروی هوایی با شعارهای انقلابی به استقبال برادران نیروی هوایی می‌آمدند.

صفوف نظامی نیرو با یک انسجام عالی وارد حیاط مدرسه رفاه شدند. از آنجا که فرماندهی رژه به عهده برادر محمد طاهری‌فر بود، همه نیروها گوش به فرمان او بودند. با فرمان خبردار و نظر به راست، پاهای پرسنل تا بالاترین نقطه بالا آمد و با تمام عشق، شور و دلسوختگی به زمین کوبیده شدند. همافران فریاد زدند «فرمانده کل قوا خمینی روح خدا» موج این صدا بیرون از مدرسه جمعیتی را به گریه انداخته بود. صدای هق‌هق گریه هم از داخل پرسنل و هم از مردمی که در بیرون مدرسه و در کوچه و خیابان ایستاده بودند شنیده می‌شد.

گذشت لحظه‌های انتظار برای ملاقات با امام، گویی ساعت‌ها بود که سپری می‌شد. همه نظرها به پنجره‌ای دوخته شده بود که قرار بود امام از آنجا با پرسنل ملاقات کنند. بالاخره انتظار پایان گرفت و چهره نورانی و ملکوتی امام هویدا شد و حالات روحی همه پرسنل را سخت منقلب ساخت.

واقعاً لحظه‌ای فراموش نشدنی بود، برای هر کسی که در آن روز و در آن بیعت در مدرسه علوی حضور داشت، گویی از صدای طپش قلب‌ها قدرت سخن گفتن از همه گرفته شده بود.

بعد از ابراز احساسات پرسنل، امام خمینی دقایقی را سخنرانی فرمودند و ضمن تشکر و قدردانی از حضور پرسنل نیروی هوایی، آنها را جنود الهی نامیده و آن بیعت را آغاز پیروزی نهضت معرفی کرده و مرگ رژیم را نوید دادند. بعد از ملاقات با امام کلیشه نیروها با همان نظم و انضباطی که فراهم شده بود به طرف خیابان ایران و سپس به طرف میدان شهدا حرکت کردند. جمعیتی از مردم بود که دسته‌دسته به پرسنل نیروی هوایی ملحق می‌شدند، حتی نظامیانی که در بین مردم بودند با بالا گرفتن کارت شناسایی پیوستن خود را به نهضت اسلامی امام خمینی اعلام داشتند.

طول مسیر راهپیمایی که ابتدای آن پل چوبی بود و انتهای آن در میدان شهدا قرار داشت، کنترل راهپیمایی از دست بر گزار کنندگان آن خارج شده بود و دیگر توقف آن امکان‌پذیر نبود. حتی مأمورین اداره راهنمایی و رانندگی که در خیابان انقلاب قرار داشتند، به خیل یکنواخت‌کنندگان پیوستند. بیعتی که در ابتدای آن با پرسنلی در حدود صد نفر یا کمی بیشتر انجام گرفته بود، چند ساعت بعد بیش از صد هزار نفر در آن شرکت کردند. و به واقع یک معجزه بود و همان‌گونه که امام فرمودند: «تاله مرگ رژیم شنیده شد» و سه روز بعد از آن واقعه تاریخی، پایه‌های ظلم و جور رژیم فرو ریخت و نهضت و انقلاب اسلامی مردم ایران به پیروزی رسید».

از پرسنل نیرو که از روی ترس و یسا از روی احتیاط و محافظه‌کاری از پیوستن به برادران انقلابی خود در نیروی هوایی اکراه داشتند، با شنیدن اخبار فوق‌الاضطراب و دلهره را کنار گذاشته و به جمع برادران خود پیوستند.

از طرفی با هماهنگی و مشورتی که همه عزیزان و پرسنل انقلابی انجام دادند، تصمیم گرفتیم یک تحول شورانگیز در ادامه نهضت اسلامی امام انجام داده و بارقه امید به پیروزی انقلاب را در دل مردم زنده کنیم. بر همین اساس ضمن هماهنگی‌ها، قرار بر این شد که برادر محمد طاهری‌فر که از جمله همافران انقلابی و مکتبی و از جان گذشته در بین نیروها بود، مقدمات ملاقات و حضور با امام خمینی (قدس سره) را فراهم کند. وی هم با کمک دوستان خود که در دفتر امام در مدرسه رفاه حضور داشتند، مساعدت‌ها و هماهنگی‌های لازم را به‌عمل آورد، و بدین ترتیب بعد از یک جلسه مشورتی با همه برادران انقلابی همافر در ستاد مرکزی نیروی هوایی روز ملاقات ۱۹ بهمن‌ماه با انبفوم نظامی رأس ساعت ۹ صبح در مدرسه رفاه تعیین شد. با قطعی شدن روز بیعت بلافاصله به وسیله تلفن و یادیدار حضوری به دیگر بچه‌ها و نیروهای همفکر خودمان در لجستیک نیروی هوایی و یادگان قصر فیروزه خبر دادیم. تجمع نیروها نیز در خیابان ایران بود.

صبح روز بیعت فرا رسید. من از منزل به همراه همسر و فرزند خردسالم به طرف محل حضور حرکت کردیم، البته با لباس شخصی؛ چون قرار بر این بود که در یک مکان مناسب در خیابان ایران پرسنل و همافران انقلابی، لباس شخصی خود را درآورده و لباس نظامی بپوشند. اما وقتی به خیابان ایران رسیدم، دیدم که عده‌ای از دوستان با همان انبفوم نظامی از منزل حرکت کرده بودند. با رسیدن عقربه‌های ساعت به عدد ۹، لحظه به لحظه به تعداد دوستان‌مان اضافه می‌شد. بیش از صد نفر از پرسنل در مدرسه علوی و سپس در طول خیابان ایران در یک تشکیلات منظم نظامی قرار گرفتند. جمعیتی انبوه از مردمی که اطلاع از موضوع نداشتند در دو طرف خیابان ایستاده بودند و با تعجب نظاره‌گر نمایش نظام‌جمع پرسنل نیروی هوایی بودند که با فرمان خبردار و «از جلو نظام» که توسط برادر طاهری‌فر اعلام می‌شد، دوش‌به‌دوش یکدیگر ایستاده و صف‌اندرف منتظر فرمان حرکت بودند.

یادآوری آن لحظه‌ها و ساعات برای من به‌وجود آمدن یک احساس عجیبی است که تا پایان عمر هرگز فراموش نمی‌کنم. در طول سال‌ها خدمتم در ارتش آن رژه‌ای که در آن روز انجام دادم به یاد ندارم که در سال‌های قبل از آن و سال‌های بعد از آن انجام داده باشم. گویا پاهای من مال خودم نبود، آنچنان محکم بر زمین می‌خورد که گویا سنگ را خرد می‌کرد. هرگز ذره‌ای ترس در وجود پرسنل قرار نداشت، در حالی که ممکن بود هر لحظه نیروهای امنیتی رژیم و یا گارد جاویدان وارد عمل شود، اما قدرت توکل به خداوند و امیدواری به هدفی که انجام می‌دادیم، جایی برای دلهره و اضطراب

را باقی نمی‌گذاشت.

به هر ترتیب بعد از آن ملاقات و دیدار تمام نیروهای شرکت‌کننده در آن بیعت، بعد از خروج از مدرسه رفاه به طرف خیابان ایران حرکت کردیم و بعد از عبور از کوچه‌ها به میدان شهدا رسیدیم. راهپیمایی پرسنل نظامی با حضور مردم به یک راهپیمایی عظیمی تبدیل شده بود که ابتدای آن در نزدیکی پل چوبی و انتهای آن در خیابان ایران بود. با این شور و احساساتی که در وجود همه شرکت‌کنندگان وجود داشت، دیگر توقف راهپیمایی امکان نداشت. علاوه بر پرسنل نیروی هوایی بعضی از پرسنل نظامی دیگر قوا نیز به راهپیمایی پیوستند، بعضی از نظامیانی که در درون راهپیمایی بودند، با بالا گرفتن کارت پرسنل نظامی‌شان اعلام می‌کردند که به نهضت اسلامی امام خمینی (ره) پیوسته‌اند.

هرگز باور کردنی نبود، این بیعت تبدیل به آن راهپیمایی بزرگی شد که طول خیابان انقلاب را فرا گرفت. پشت سر پرسنل نیروی نظامی نیروی هوایی که با لباس نظامی بودند، خیل عظیم مردمی که نظامی بودند، اما لباس شخصی به تن داشتند و برای معرفی خود کارت‌های شناسایی «نظامی» خود را بر بالای دست‌شان قرار داده بودند.

حتی پلیس‌هایی که در خیابان انقلاب بودند به جمعیت پیوستند. گویی محبت امام در دل‌شان موج می‌زد، منتهی در بعضی هنوز شجاعت حضور وجود نداشت. اما راهپیمایی روز ۱۹ بهمن‌ماه یک قوت قلبی بود که ذکر آن وصف‌ناپذیر است. آنها که در آن روز با امام خمینی بیعت کردند، واقعاً از هستی و جان‌شان گذشته بودند. هرگز نمی‌دانستند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد و چه حوادثی در پیش خواهد بود، اما روح ایمان و آن صداقت و شجاعتی که در وجود آنها بود، همراه با اشتیاق دیدار امام همه تحولات آینده را امیدبخش می‌کرد و نهایت آنکه سه روز بعد از آن دیدار تاریخی همافران با امام، یوم‌الله ۲۲ بهمن شکل گرفت و پیروزی نهضت از همان ستاد نیروی هوایی آغاز شد، و با به صحنه آمدن مردم در روز ۲۲ بهمن پایه‌های ظلم و جور رژیم فرو ریخت و حاصل سال‌ها رنج و ستم و شکنجه و ریخته شدن خون هزاران شهید بارقه امید متبلور شد و انقلاب اسلامی ایران پیروز شد».

خاطرات سر تیپ ابوالقاسم بدوی

«بعد از راهپیمایی روز ششم بهمن‌ماه که در خیابان فرح‌آباد (پیروزی) از مقابل ستاد انجام دادیم و انعکاس آن حرکت خودجوش در روزنامه‌ها و مطبوعات و به‌وجود آمدن موج شادی و امید در میان مردم انقلابی، یاران و دوستان ما تصمیم گرفتند، تحولی دیگر در پیوستن به نهضت اسلامی امام خمینی (قدس سره) به‌وجود آورند. ناگفته نماند که بعد از راهپیمایی روز ششم بهمن‌ماه اخباری ضد و نقیض از دستگیری تعدادی از دوستان‌مان رسیده بود. و خانواده‌های آن عزیزان نیز از سرنوشت فرزندان و همسران‌شان سخت نگران بودند. همین موضوع خود بهانه‌ای شده بود که حتی آن عده

